

تشیع در دوره نادرشاه افشار

پرویز فتح‌الله پور*

چکیده

آیین شیعه در دوران نادر، چالش و بحران شدیدی را به خود دید، چه اینکه نادر پیش از رسیدن به سلطنت تمایلات شیعی از خود بروز می‌داد، ولی با جلوس به تخت شاهی دستور الغای تشیع و ابداع مذهب جعفری را به عنوان مذهب پنجم جهان تسنن صادر کرد. او در تمام دوران سلطنت سعی در قبولاندن این تغییر مذهب به عثمانی‌ها داشت، ولی در این راه ناکام ماند. هدف نادر از این اقدامات هموار کردن راه برای تصرف همه ممالک اسلامی بود. مذهب در سیاست‌های وی ابزاری جهت نیل به هدف محسوب می‌شد و نه خود هدف.

کلیدواژه‌ها: صفویه، ترکان عثمانی، نادر، افشاریه، تشیع، مذهب جعفری،

تسنن.

* کارشناسی ارشد تاریخ و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی زنجان.

مقدمه

در مقاله حاضر سعی بر این است که به طور اجمالی موقعیت و اوضاع مذهب شیعه در یکی از حساس‌ترین و در عین حال بحرانی‌ترین ادوار تاریخ ایران، یعنی دوران حاکمیت نادرشاه افشار مورد بررسی و کاوش قرار گیرد. این حساسیت و بحران شامل حیات سیاسی و اجتماعی مردم می‌شد، بلکه بیش از هر زمانی این تشیع بود که توسط یک قدرت مسلط و قهار در مضیقه و فشار قرار گرفته و در آستانه برافتادن از رسمیت و عمومیت بود؛ اما به هر ترتیب، تشیع همان‌گونه که در طول حیات پرفراز و نشیب خود - که شامل تجربه بحران‌های حیاتی و دشمنی‌های پرستیز دولت‌ها و گروه‌ها و فتاوی غیظ و شدید علیه خود بود - همه بحران‌ها را به سلامت از سر گذرانده و به حیات خویش ادامه داده بود، این بحران را نیز تحمل کرد و پس از گذراندن این دوره، بویژه از دوره قاجاریه به بعد، موقعیت خود را در ایران و نزد مردم آن، بیش از پیش تثبیت و مستحکم نمود.

چشم‌انداز تاریخی

زمانی که شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷ ه. ق. برای نخستین بار خطبه به نام امامان دوازده‌گانه شیعه علیهم‌السلام خواند و سکه با سجع «عی ولی الله» ضرب کرد و مذهب شیعه را رسمیت بخشید، هر چند در سرزمین ایران زمینه‌های رشد و شیوع تشیع فراهم بود و مناطقی مانند قم، طبرستان، ری، بیهق (سبزوار) مرکز تجمع شیعیان محسوب می‌شدند، (جعفریان، ۱۳۶۸، صص ۱۱۷-۱۷۶ و ۱۹۰-۱۹۳) ولی هنوز اکثریت جمعیت ایران را پیروان اهل سنت تشکیل می‌دادند؛ چه اینکه برای مثال در زمان اعلام رسمیت تشیع در تبریز توسط شاه اسماعیل، از جمعیت دویست الی سیصد هزار نفری این شهر بیش از دو سوم سنی بودند (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۲، ص ۶۴).

اسماعیل با شمشیر آخته و با اعلام تبراً از مردم خواست که لعن و سب خلفای سه گانه را معمول دارند و قزلباشان مأمور شنیدن لعن و نفرین و گرفتن تبراً از مردم شدند (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳، ص ۶۴ - ۶۵ / سیوری، ۱۳۶۶، ص ۲۵). بدین ترتیب با همان سرعتی که شاه اسماعیل توانست بر رقبای کوچک و بزرگ سیاسی و نظامی خود غلبه کند و قلمرو مرزی خود را شکل دهد، تشیع نیز در ایران گسترش یافت و اکثر قریب به اتفاق جمعیت ایران به این مذهب مؤمن شدند.

در دوران حاکمیت دودمان صفویه در ایران و در راستای اهداف ایشان، از طریق حاکمیت تشیعی تبلیغ می‌شد که علناً به ستیزه و معارضه با فرقه‌های دیگر مسلمان (البته در اغلب موارد به استثنای صوفیان طریقت صفویه) پردازند و در این راه از ابراز لعن و سب و نفرین به مقدسین و معمرین و بزرگان ایشان کوتاهی نکنند. تا جایی که حتی (اگر به دلایل سیاسی هم بوده باشد) اتحاد با اروپاییان مسیحی را علیه عثمانیان مسلمان تجویز کردند. (سیوری، ۱۳۶۶، صص ۹۲ - ۹۴ و ۱۰۰)؛ همچنین شاهان صفویه با بهره‌گیری و تلفیق سه عنصر متفاوت، شالوده‌های قدرت خود را استحکام بخشیدند و به شکل عجیبی در این راه کامیاب شدند. نمایندگی امامان شیعه علیهم‌السلام و به طور خاصی امام غایب علیه‌السلام، بهره‌گیری از نظریه سلطنت الهی یا فزه ایزدی - که در قالب سلطان ظل‌اللهی تبلور می‌یافت - و در نهایت استفاده از طریقت صفوی و این نکته که شاهان صفویه رهبران طریقت صوفیه صفویه هستند و ایجاد مرید و مرادی میان شاه و سپاهیان (سیوری، ۱۳۶۶، ص ۳) سه عنصری بود که صفویه آنها را با هم تلفیق نمودند.

بدین ترتیب دولت صفویه با استفاده از سلاح مذهب به ستیز با رقبا و ملوک الطوائفی رفت و نیروهای تحت امر خود را در قالب ید واحد مسلح نمود و مذهب

به عنوان عاملی برای وحدت ملی ایران به صحنه آمد. تبلیغات شدید مذهبی صفویان در دوران بیش از ۲۳۰ سال حاکمیت که با هدف حکومتی نمودن مذهب و نه مذهبی کردن حکومت انجام می‌پذیرفت، (شعبانی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۸۶) به نحوی در روح و عمق فرهنگ ایرانیان تأثیر گذاشت که میان تعلقات معنوی و سلطه جبری مادی پادشاه تفکیکی قایل نبودند و این تضمینی برای استیلای خاندان صفویه بر ایران (همان) و عامل اصلی مشروعیت ایشان بود.

طبیعتاً در دولتی که شالوده‌هایش بر مذهب بنا شده باشد، روحانیان مورد توجه قرار خواهند گرفت و موقعیت ایشان برتر خواهد بود؛ هرچند در طول تاریخ حیات اجتماعی مردم ایران، روحانیان به دلیل «اعتقاد صمیمی عامه به مبانی مذهبی» از جمله قشرهای صاحب نفوذ و پر قدرت محسوب می‌شدند و حتی در دوران حکومت‌های غیردینی حداقل پس از دولت، دومین عامل تأثیرگذار جامعه بودند، (همان، ص ۲۶۵) در هر حال در دوران حکومت مذهبی صفویه پایگاه اجتماعی ایشان بیش از هر دوره دیگری رشد و گسترش یافته بود. شاه اسماعیل پس از تشکیل حکومت صفویه به دلیل کمبود منابع فقهی و متون شیعی در ایران، دست نیاز به سوی علمای شیعه جهان بویژه لبنان دراز کرد و از آن پس بسیاری از علمای شیعه راهی ایران شدند و در این کشور ارج و مقام یافتند. مقام عالی «صدر» در همین دوره برای ریاست بر طبقه روحانی تشکیل شد و صاحب این مقام علاوه بر برخورداری از صبغه مذهبی به یک برگزیده سیاسی نیز تبدیل شد (سیوری، ۱۳۶۶، ص ۲۹)؛ بنابراین روحانیان روز به روز تمرکز بیشتری به دست آوردند و دارای چنان تشکیلات و مقررات و نظاماتی شدند که حتی پادشاهان قوی و مقتدر خاندان صفویه را تحت تأثیر قرار می‌دادند تا آنجا که برخی مانند تهماسب یکم که نزدیک به ۵۴ سال سلطنت کرد عملاً تحت نظر عالم بزرگ

شیعی، محقق ثانی (کرکی) به رتق و فتق امور می‌پرداخت (میراحمدی، ۱۳۶۹، ص ۱۲۴) و برخی مانند شاه عباس یکم برای کنترل حریم قدرت روحانیان، حدودی قایل می‌شد (شعبانی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۶۵).

در دوره واپسین پادشاه سلسله صفوی، یعنی شاه سلطان حسین، قدرت روحانیان به اوج خود رسید. شاه مقام صدر را ملغا نمود و مقام جدید «ملاباشی» را جانشین آن کرد و این مقام را به روحانی بزرگ آن روزگار مرحوم محمدباقر مجلسی تفویض نمود و عملاً تحت نظر وی و سایر مقامات سیاسی و نظامی به سلطنت پرداخت.

البته سیاست‌های مذهبی شاهان صفوی را نمی‌توان در یک راستای مشترک و نمودار ثابت ملاحظه کرد؛ برای مثال شاه عباس یکم نمونه بارز حاکمی است که هر چیز را (و در اینجا بویژه مذهب و روحانیان را) در خدمت حاکمیت و سیاست حاکم می‌خواست. او قدرت روحانیان را نیز کنترل نمود و بر ارکان سلطنت تسلط بی‌چون و چرا داشت. در دوره او و در راستای اهداف سیاسی، شاهد بیشترین مدارا و دادن آزادی عمل به پیروان مذاهب و ادیان دیگر بویژه مسیحیان بودیم. توجه شاه عباس به عیسویان به حدی بود که حتی برای جلب توجه سفیران اروپایی و کشیشان مسیحی در نیمه رمضان سال ۱۰۱۷ هـ. ق که مصادف با روز میلاد عیسی ﷺ بود به صومعه کاتولیک‌های اصفهان رفت و در حضور روحانیان شیعه شراب نوشید؛ البته همین پادشاه در مواجهه با سنیان رفتاری آمیخته با مدارا نداشت و آنان را بارعایای شیعه یکسان نمی‌شمرد (فلسفی، ۱۳۶۹، ج ۴، ص ۹۴۷) و یا حتی سران و پیروان فرقه «نقطویه» را قتل عام کرد (فلسفی، ۱۳۶۹، ج ۴، ص ۹۰۹).

در مقابل مدارای نسبی دوران شاه عباس یکم، شاهد سخت‌گیری و خشونت دوران شاه سلطان حسین هستیم. از آنجایی که از دوران حاکمیت شاه عباس

یکم به این سو به دلیل سیاست‌های ویژه او و پس از آن نیز به دلیل آشفتگی ارکان حاکمیت و ضعف و سستی شاهان حاکم، مذهب و نهادهای دینی رو به ضعف نهاده بودند و نقش تشیع در وحدت ملی ایرانیان کم‌رنگ شده بود (لکهارت، ۱۳۶۸، ص ۲۶) در دوره شاه سلطان حسین شاهد اوج‌گیری مجدد قدرت و نفوذ روحانیان در جامعه بودیم (سیوری، ۱۳۶۶، ص ۲۱۴). این پادشاه از زمان توقف در حرم زیر نفوذ فقیه بزرگ دوره خود، یعنی مرحوم محمدباقر مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰) قرار داشت. وی از جمله علمای کثیرالتألیف شیعه محسوب می‌شود و در زمینه جمع‌آوری احادیث پیامبر ﷺ و امامان بزرگ‌ترین مجموعه را فراهم کرده است. با سلطنت شاه سلطان حسین نفوذ وی بر شخصیت شاه به قدری بود که مایه حسادت و رقابت ارکان سیاسی و نظامی دولت و حرمسرا شده بود. این فقیه بزرگ شیعه بیش از هر کس دیگری برای احیای مجدد طریقه شیعه سعی و اهتمام کرد و در این راه از نفوذ خود بر شاه نیز سود جست. او در مقابل سنی‌ها و صوفیان به سخت‌گیری و عدم مدارا اعتقاد داشت تا جایی که گفته می‌شود هفتاد هزار نفر از سنی‌ها را به قبول تشیع وادار کرده بود؛ حتی او به فلاسفه نیز از آنجایی که «متابعان یونانی کافر» بودند، اعتقاد نداشت (لکهارت، ۱۳۶۸، ص ۸۲، ۸۱).

گذشته از سخت‌گیری و عدم مدارا نسبت به سنیان و صوفیان، اقلیت‌های دینی نیز در دوران واپسین پادشاه صفویه، مورد آزار و تعدی بودند؛ چه در زمانی که ملا محمدباقر مجلسی عهده‌دار منصب ملاباشی‌گری بود و چه زمانی که پس از فوت ایشان میرمحمد حسین، نوه وی شاغل این منصب شد، زرتشتیان به شدت تحت فشار و مضیقه قرار گرفتند؛ حتی شاه تحت تأثیر ملاباشی اندکی پس از جلوس بر سریر سلطنت فرمانی صادر کرده بود که زرتشتیان به اجبار مسلمان

شوند. اسقف اعظم آتقوره در سال ۱۶۹۹ م. در محله حسن آباد اصفهان که محله زرتشتیان بود شاهد این ماجرا بوده است، حتی معبد آنها منهدم شده و به جای آن مسجدی بنا شده بود (لکهارت، ۱۳۶۸، ص ۸۴). اوضاع یهودیان نیز بهتر از زرتشتیان نبود. در همین راستا قانونی وضع شده بود مبنی بر اینکه اگر فردی یهودی و یا عیسوی به اسلام درآید، می‌تواند مایملک خویشاوندان خود را مطالبه کند. (لکهارت، ۱۳۶۸، ص ۸۶)

طبیعتاً این سخت‌گیری‌ها که در کنار ضعف ارکان دولت در تمام زمینه‌ها و به نام دفاع از تشیع و احیای این مذهب انجام می‌پذیرفت، دیگر، نه تنها مقوم اتحاد و همبستگی ملی نبود، بلکه تا حدود بسیاری عامل تفرق و انشقاق و فروپاشی کشور شده بود. در این دوره که خواجه سرایان و اهالی حرمسرا به رقابت با ملاباشی برای نفوذ و تسلط بر شاه مشغول بودند، سپاهیان مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار داشتند. دولت در نواحی دور دست یا نفوذ نداشت یا نفوذش بسیار ناچیز بود. جاده‌ها و حتی راه‌های کاوران‌رو امنیت نداشت و شاه نیز با دست‌شستن از پارسامنشی، مشغول عیاشی و هوسرانی بود (لکهارت، ۱۳۶۸، ص ۵۱۵۰).

در چنین شرایطی بود که غلزاییان افغان که سنی‌مذهب بودند، به رهبری محمود پسر میرویس به بهانه تعدیات گرگین‌خان والی گرجی‌الاصل خود و بی‌توجهی دولت صفویه به تظلم‌خواهی‌هایشان، از قندهار به سوی این دولت هجوم آوردند و در سال ۱۱۳۵ ه. ق توانستند این دولت به ظاهر جاودان را به راحتی ساقط نمایند و به این ترتیب موجودیت ایران و نیز حاکمیت تشیع را در این کشور به شدت به چالش کشند؛ از سوی دیگر به دلیل همان سخت‌گیری‌های دوران سلطان حسین بود که زرتشتیان بیشترین همراهی و همکاری را با مهاجمان افغان از خود نشان دادند. از جمله وقتی افغان‌ها یزد را در محاصره

داشتند، زرتشتیان آن شهر در نظر داشتند با خیانت، دروازه‌های شهر را به روی ایشان باز کنند که البته این توطئه کشف و خنثی شد (اشرفیان و آرنوا، ۲۵۳۶، ص ۵۹)؛ همچنین وقتی مهاجمان افغان فاتحانه وارد کرمان شدند، زرتشتیان به غلزاییان سنی به دیدهٔ نیروی آزادی‌بخش می‌نگریستند و نه دشمنانی که ملک و خاک ایشان را تسخیر نموده‌اند. (لکه‌هارت، ۱۳۶۸، ص ۸۴) و باز به دلیل سخت‌گیری‌های دوران شاه سلطان حسین بود که علاوه بر شورش سنیان غلزایی قندهار و ابدالی هرات، سنیان گُرد نیز شوریده و همدان را تسخیر نموده بودند و همزمان لُزگیان در شمال غرب و سنیان شیروان و داغستان هم سر به شورش برداشته بودند (همان، صص ۱۲۷ - ۱۲۸ و ۱۴۶).

به این ترتیب آیین شیعه که در دوران بیش از دو قرن حاکمیت صفویه به عنوان مهم‌ترین عامل برای وحدت ملی ایران ایفای نقش کرده بود، به دلیل تعصبات بی‌جا و اعمال ناروایی که با نام تشیع و طریقهٔ راستین امامان علیهم‌السلام ارائه می‌شد، توان وحدت‌آفرینی خود را از دست داده بود و گروه‌های غیرشیعه و غیرمسلمان در فروپاشی دولت سخت‌گیر و متعصب حاکم با دشمنان همراهی می‌کردند.

دوران حاکمیت افغانیان قندهاری، دوران تحمل فشار و تغذیب شیعیان و در مضیقه قرار گرفتن آیین شیعه بود. اشرف که به جای پسر عموی خود محمود بر تخت سلطنت جلوس نموده بود، طی فرمانی که در مناطق تحت قلمرو خود منتشر کرد، مردم را از حیث مذهب و نژاد به هفت طبقه تقسیم کرد که ایرانیان شیعه مذهب در پایین‌ترین مرتبه، یعنی طبقه هفتم بودند (لکه‌هارت، ۱۳۶۸، ص ۳۴۳). او با نگارش نامه و فرستادن سفرائی به باب عالی برای سلطان عثمانی و فقهای بزرگ سنی آن دولت، افتخار برانداختن مذهب شیعه و «قلع و قمع

روافض» را که نصیب افغانه شده بود، به رخ ایشان کشید و ضمن سرزنش ترکان به خاطر تغلل و کوتاهی در یکسره نمودن کار «رافضیان» دعائی را نیز به میان طبقات نظامی عثمانی فرستاد تا میان ایشان با تبلیغ مذهبی و به بهانه هم‌کیشی نفوذ یافته و نظامیان ترک را برای جنگ با باقی‌مانده سپاه ایرانی و تهماسب صفوی تحریک کنند (شعبانی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۹) که البته در این راه ناکام بود. افغانیان غلزه، اغلب از فرقه حنفی مذهب اهل سنت بودند که کمترین نزدیکی را به شیعیان دارند و روحانی عالی مرتبه ایشان که «آخوند ملا زعفران» نام داشت و «پیشوا و مقتدا و مجتهد مطاع ایشان بود»، «قتل شیعه و اسیر کردنش را واجب و اموال شیعیان را مباح و آزار نمودنش را ثواب عظیم» می دانست (رستم الحکما، ۱۳۲۵، ص ۱۸۸).

در این اوضاع آشفته بود که پسر سوم سلطان حسین که تهماسب نام داشت، شهر به شهر و منطقه به منطقه به دنبال یافتن سردارانی بود که هنوز هوای حمایت از خاندان سیادت‌مآب صفویه و احیای اقتدار ایشان را داشته باشند. به دنبال این جست‌وجوها در خراسان سرداری نوحاسته و جویای نام و پرتوان و در عین حال جاه‌طلب و بلند پرواز به نام نادرقلی با او مواجه شد و به یاری وی شتافت و تحت لوای تهماسب، ستیز با افغانیان را آغاز نمود.

سیاست مذهبی نادر

ظهور نادر که تحت فرمان شاه تهماسب دوم صفوی لقب تهماسب‌قلی خان یافته بود و پیروزی‌های پیاپی او بر اشرف افغان در مهماندوست و مورچه خورت و زرقان فارس و اخراج عثمانیان از ایالات اشغالی و خروج روس‌ها از صحنه، توانست نویدبخش بازگشت ثبات دوباره به ایران و اعاده رسمیت تشیع و احیای

مجدد و عظمت و پشت سر گذاشتن بحران‌ها باشد؛ ولی گذشت زمان این نکته را ثابت نمود که در ممالکی با ویژگی‌های خاصی مانند جامعه ایران آن عصر که غالباً ظهور قهرمانان و ابرمردان سرنوشت آنها را رقم می‌زند و هنوز طبقات و ساختارهای مستحکم و پربنیاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در آنها شکل نگرفته، همه مسائل غیرقابل پیش‌بینی هستند و هر لحظه باید منتظر ظهور یک متغیر جدید به سر برد؛ بنابراین در این نوع جوامع نباید نسبت به آینده حوادث و امور با اطمینان کافی سخنی گفت و امید بست.

باشکست اشرف از نادر در جنگ مهماندوست آشکار شد که مردم اغلب نقاط ایران علی‌رغم شمشیر تیز افغان و دشمنی ایشان با مذهب شیعه، اعتقاد خود را به این آیین حفظ نموده‌اند. هر چند این اعتقاد علی‌رغم آیین راستین شیعه که سب و رفض را جایز نمی‌شمرد، به این امور تفرقه‌افکن و کینه‌آفرین آلوده شده بود و این روشی بود که خاندان صفویه با اهداف سیاسی و برای ایجاد دشمنی میان ایرانیان و عثمانیان و جدا کردن این خطه از سایر بلاد اسلامی اتخاذ کرده بودند؛ بنابراین به محض رسیدن خبر شکست اشرف در مهماندوست، مردم شیراز شروع به «طعن و لعن خلفا» کردند (میرزا محمد کلاتر، ۱۳۶۲، ص ۴) و نشان دادند اعتقاد ایشان به مذهب شیعه پایدارتر از آن است که با تحکم و حاکمیت یک قوم متعصب و تهدیدات آن از بین برود؛ با وجود این و علی‌رغم انتظار، حاکمیت نادر بر ایران آغازگر دورانی تازه از بحران برای موقعیت مذهب شیعه و روحانیان آن بود.

در مورد اعتقادات مذهبی نادر و خاندان وی برخلاف اظهارات برخی مورخان که ایشان را سنی می‌دانند (هنوی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۳) شواهد نشان می‌دهد که شیعه مذهب بودند؛ چه اینکه اگر نوع نام‌گذاری فرزند را یکی از معیارهای نوع اعتقادات

مذهبی بدانیم، باید نادر و کسان او را شیعه به شمار آوریم. او که در سنین جوانی به خدمت باباعلی بیگ احمدلو رئیس ایل افشار در شهر ابیورد درآمد و رئیس نگهبانان وی شده بود، یکی از دختران او را به همسری گرفت. در روز ۲۵ جمادی الاول ۱۱۳۱ ه. ق پسر ارشد وی متولد شد و نادر او را رضاعلی نام نهاد. چند سال بعد که همسرش فوت کرد، دختر دیگر باباعلی بیگ را به همسری انتخاب نمود. دو پسر از این همسر به دنیا آمد که به ترتیب آنها را مرتضی قلی (که بعد از فتح هند در ۱۱۵۲ نام او را به نصرالله تغییر داد) و امام قلی نامید که این نام‌ها ویژه شیعیان است (لکهارت، ۲۵۳۷، ص ۳۱)؛ هر چند نادر اسماً شیعه بود، ولی این مسئله رفتارهای وی را تحت تأثیر خود قرار نداده بود.

نادر از جمله مردان تاریخ است که با وجود اینکه از اصل و نسب اشرافی و قابل ذکری برخوردار نیست و رعیت‌زاده‌ای محسوب می‌شود، ولی به دلایل مختلف از جمله جسارت و شجاعت و نیز ضریب هوشی بالا و موقعیت‌شناسی‌های ظریف و به موقع و در کنار اینها همراهی بخت دمساز که شرایط خارج از اراده را برای وی مهیا ساخته بود، توانست پله‌های ترقی را با سرعت بسیار طی نماید و خود را از فرش رعیتی به عرش پادشاهی ارتقا بخشد. فردی با این ویژگی‌ها که افکار بلندپروازانه‌ای در سر می‌پخت، همه چیز را به شکل ابزاری و در خدمت نیل به هدف می‌دانست و می‌خواست. او مذهب را نه به عنوان هدف بلکه به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف و در خدمت خود تلقی می‌کرد تا جایی که اگر لازم بود از ابراز اعتقادات خالصانه نسبت به تشیع و امامان شیعه علیهم‌السلام و همچنین صرف هزینه‌های گزاف - با وجود خساست ذاتی در امور مالی - برای اماکن متبرکه شیعه کوتاهی نمی‌کرد. در مقابل، وقتی به خیال خود به هدف رسیده بود، از به کار بردن تعبیر کینه‌توزانه و تمسخرآمیز برای اعتقادات شیعیان و حتی ممنوعیت

تشیع و یا مقایسه تاکتیک‌های جنگی خود با پیشوای نخست شیعیان علیه السلام و برتر دانستن خود دریغ نمی‌کرد. از جمله به قول ناظر معاصر وی او در بسیاری موارد دلیری‌های امام علی علیه السلام را بی‌ارزش می‌دانست و از رفتار ایشان انتقاد می‌کرد و از مردم می‌پرسید چرا به جای استمداد از علی علیه السلام از خدا کمک نمی‌خواهید؟ (هنوی، ۱۳۷۷، ص ۲۶۳)

او در طول زمانی که هنوز نادر قلی بیگ و تهماسب قلی خان نامیده می‌شد؛ یعنی دورانی که به سلطنت نرسیده و تحت لوای تهماسب و سپس فرزندش ماهه وی عباس سوم فعالیت می‌کرد، خود را پایبند و معتقد به تشیع نشان می‌داد؛ از جمله در سال ۱۱۴۵ هـ. ق زمانی که در هرات مشغول جنگ با ابدالیان بود، تهماسب از غیبت او استفاده کرده و برای ابراز وجود و خودنمایی به جنگ ترکان عثمانی رفت و شکست خورد؛ قراردادی مبنی بر واگذاری سرزمین‌های شمال ارس به ترکان و پنج محال از ایالت کرمانشاه به احمدشاه حاکم بغداد امضاء نمود و از اسرای ایرانی هم سخنی به میان نیاورد. نادر این رویداد را بهترین فرصت برای نزدیک شدن به هدف نهایی خود، یعنی سلطنت دانست. او برای اینکه قبح این قرارداد و عمل شاه را به بزرگان و رعایای ایرانی یادآور شود به مذهب متوسل شد و پس از تقبیح عمل شاه در نهایت یادآور شد که چنین معاهده‌ای برخلاف حکم خدا و محبت علی مرتضی علیه السلام که ملائکه حول حرمش همیشه خلاص شدن شیعیان او را از شر دشمنان او از درگاه خداوند مسئلت می‌کنند، می‌باشد (ملکم، ۱۳۸۰، ص ۴۷۲) و در ادامه ضمن اشاره به پیروزی‌های خود از عنایت حضرت علی علیه السلام و دوازده امام علیهم السلام سخن به میان آورد و خاطر نشان کرد که «این روز عید و شادمانی شیعیان و ادبار و بدبختی دشمنان آنان است ...» (لکهارت، ۲۵۳۲، ص ۸۶).

او از این طریق به فکر تحریک احساسات خدشه‌دار شده شیعیان علیه ترکان سنی مذهب و مسبب این شکست، یعنی تهماسب بود. در همین دوران بود که نادر از خود تظاهرات شیعه‌گری بروز می‌داد؛ از جمله به گفته منابع هلندی او در مشهد به نام علی علیه السلام سکه زد (فلور، ۱۳۶۸، ص ۲۹)؛ همچنین در دوره نیابت سلطنت عباس سوم، وقتی نادر به دلیل شورش محمدخان بلوچ ناگزیر به ترک محاصره بغداد شد و به ایران بازگشت، به حاکم اصفهان نامه‌ای نوشت مبنی بر اینکه مبلغ پنج هزار تومان به روحانیان به عنوان هدیه پرداخت شود (فلور، ۱۳۶۸، ص ۵۹). اهتمام او به آبادانی اماکن متبرکه شیعه نیز قابل مشاهده است. در سال ۱۱۴۲ هـ. ق. پس از پیروزی نهایی بر اشرف در زرقان فارس، نادر در ورود به شیراز همان‌گونه که نذر کرده بود، مبلغ ۱۵۰۰ تومان برای تعمیر بقعه شاه چراغ اختصاص داد و علاوه بر آن قندیلی را که از ۷۲۰ مثقال طلا ساخته شده بود با زنجیری از نقره در حرم آویزان کردند (میرزا محمد کلاتر، ۱۳۶۲، ص ۴)؛ این قندیل تا سال ۱۳۳۹ هـ. ق. که آن بقعه با زلزله‌ای ویران شد، در محل خود آویزان بوده است. پیش از آن نیز در سال ۱۱۳۹ هـ. ق. نادر پس از شکست ملک محمود سیستانی و فتح مشهد برای تهماسب، برای استمالت شیعیان به زانودود کردن صفه و مناره آستانه رضوی و بنای مناره دیگر در قرینه آن مشغول شد (حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۱۴) و گنبد مرقد امام رضا علیه السلام را تذهیب کرد (مینورسکی، ۱۳۶۳، ص ۱۴)؛ البته پس از سلطنت نیز زمانی که شرایط اقتضا می‌کرد، به مذهب توسل می‌جست، از جمله وقتی در سال ۱۱۵۲ به هندوستان لشکر کشید و کابل را فتح نمود، برای توجیه عمل غیرقانونی خویش بهانه دینی ذکر کرد و طی نامه‌ای به محمد شاه گورکانی حاکم هند، تسخیر کابل را «محض غیرت اسلام» دانست و دلیل آن را خراج گرفتن «اشقیای دکن» از «ممالک پادشاه اسلام»، یعنی محمد

شاه دانست و سپس به مرتضی علی علیه السلام قسم یاد کرد که از حمله به هندوستان به غیر از دوستی و «درد مذهب» هیچ مقصودی نداشته است (هنوی، ۱۳۷۷، ص ۱۹۰)؛ نادر پس از بازگشت از هند نیز توجه ویژه‌ای برای آبادانی مشهد و مرقد امام رضا علیه السلام نشان داد و حتی ۴۰۰ جلد کتاب به کتابخانه آستان قدس رضوی تقدیم نمود (لکهارت، ۲۵۳۷، ص ۳۴۸)؛ هر چند مورخ رسمی نادر ادای فریضه نماز با خلوص نیت را نیز به وی نسبت می‌دهد (استرآبادی، ۱۳۶۸، ص ۳۲۹)، در همان حال با توجه به اعمال و گفتار نادر، دیگر ناظر معاصر وی، او را به مخالفت با اصول مذهبی و اخلاقی متهم می‌کند. (هنوی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۸) و نویسنده‌ای دیگر حکایتی را نقل می‌کند که حاکی از بی‌اعتقادی او به معتقدات شیعی و توسل به امامان علیهم السلام است (ملکم، ۱۳۸۰، ص ۵۰۷-۵۰۸). حتی بسیاری از کسانی که از نزدیک با او در ارتباط بودند اعتقاد داشتند وی فردی لامذهب است (اشرفیان و آرنوا، ۲۵۳۶، ص ۱۵۵). در هر حال سیاست اصلی مذهبی او پس از تاج‌گذاری و از میثاق‌نامه دشت مغان، آشکار شد.

از روزی که نادر در سال ۱۱۳۹ ه. ق. در خراسان با تهماسب دوم آشنا شد و به عنوان سردار سپاهیان او پیروزی‌های پیاپی کسب نمود و پس از سرکوبی فتنه افغان، در نبردهایی با عثمانیان، مرزهای غربی و شمال غربی و نیز در نبرد با ابدالیان و مهاجمان شرقی و شمال شرقی این مناطق را نیز امنیت بخشید و پس از اینکه در سال ۱۱۴۵ ه. ق. با خلع تهماسب، سلطنت را به فرزند خردسال وی عباس سوم وا گذاشته بود، تا سال ۱۱۴۸ ه. ق. زمان چندان زیادی نمی‌گذشت. او در طول تقریباً نه سال توانست کشوری را که به دلایل مختلف دچار فساد و فروپاشی شده بود و مانند غنیمت جنگی میان مهاجمان تقسیم شده و چیزی از آن باقی نمانده بود، دوباره احیا نماید و بار دیگر با سر و سامان دادن به امور، به آن شخصیت و استقلال بخشد. طبیعی است که این کار، بسیا عظیم و بس بزرگ بود

و بسان یک معجزه تلقی می‌شد. این هدف عالی محقق نمی‌شد، مگر به سعی پیگیر و همت عالی و شجاعت کم‌نظیر و حسن تدبیر یک سردار در ابتدا گمنام، ولی بعدها باشهرت عالمگیر به نام نادر که به قول خود، فرزند شمشیر بود و «آلت دست قهار علی الاطلاق» برای «عقوبت گناهکاران» (ملکم، ۱۳۸۰، ص ۵۰۸). گویی این بار قرعه فال به نام این سردار نامی افتاده بود که ققنوس ملک ایران را از زیر خاکستر ویرانی و فراموشی احیا نماید و دوباره به پرواز درآورد.

قطعاً پس از این همه مساعی طاقت فرسا فردی با خصوصیات نادر که جاه‌طلبی و بلندپروازی با دیگر ویژگی‌های وی عجین شده بود، نمی‌توانست فقط همانند یک تاج‌بخش رفتار نماید و کشور را به دست خاندانی بسپارد که گویی پس از مرگ شاه عباس به جز استثنایی مانند عباس دوم، نیرو و توان خود را در خلق و پرورش فردی کاردان و با کفایت از دست داده بود و اطرافیان ایشان نیز ریزه مردان بزرگ‌نمایی بودند که هر کدام گرفتار مفاسد گونه‌گون بوده و همواره در حال توطئه علیه یکدیگر و رشک و حسد به موقعیت رقبا به سر می‌بردند. نادر با علم به این اوضاع هدف نهایی خود را تصاحب تاج و تخت دانست و برای رسیدن به آن برنامه‌ریزی نموده، قدم به قدم برنامه‌های خود را اجرا می‌کرد؛ از جمله این برنامه‌ها تزویج خواهر تهماسب با رضاقلی میرزا فرزند ارشد نادر بود که حاصل آن تولد پسری به نام شاه‌رخ بود. قدم دیگر، عزل تهماسب از سلطنت و سپردن آن به فرزند خردسال وی عباس و انتخاب مقام نیابت سلطنت برای خود بود؛ با وجود این نادر برای نیل به آن هدف عالی، موانع و مشکلات دیگری داشت.

همان‌گونه که پیشتر بیان شد، از مهم‌ترین عوامل ماندگاری و مشروعیت خاندان صفویه توسل جستن به دین و ترویج تشیع بود. ایشان علاوه بر اینکه خود مرشدزاده و مرشد طریقت صفویه صفویه بودند، با انتخاب عنوان سید،

نسب خویش را به امام موسی کاظم علیه السلام می‌رسانیدند. تشبیت آیین شیعه با مضامینی که خود در نظر داشتند و همچنین مدت زمان دراز سلطنت که قرین دو و نیم سده به طول انجامید، در تاریخ رسمی ایران و در میان عامه، مشروعیتی کم‌نظیر و شاید بتوان ادعا کرد بی‌نظیر به این خاندان بخشیده بود. حمایت متقابل صفویان و روحانیان شیعه و مذهبی بودن جامعه ایران و تأثیرپذیری از علمای دینی، همگی از موانعی بودند که نادر برای نیل به مقصود با آنها مواجه بود. او برای غلبه بر این موانع راهکارهایی اندیشید که سیاست مذهبی وی و مبارزه با تشیع رسمی از مهم‌ترین جلوه‌های این راهکارها بود.

در سال ۱۱۴۸ ه. ق. نادر پس از هجوم به قفقاز و سر و سامان دادن به اوضاع گرجستان و تعیین علی میرزا به پادشاهی آنجا و عزیمت به داغستان و تدبیر امور این منطقه، به آذربایجان و جنوب ارس بازگشت و طی فرمانی اجتماع عظیمی در دشت مغان تشکیل داد. در این اجتماع جمیع نمایندگان اعیان، رؤسای ایران، روحانیان، بزرگان و حکام ولایات و حتی نمایندگان اقلیت‌های دینی نیز حضور داشتند. ظاهراً موضوع اجتماع، بررسی امور مهم کشور بود؛ ولی منظور نهایی و نیت اصلی نادر اخذ سلطنت و تاج و تخت بود. نادر در این اجتماع که مخاطبی نزدیک به یکصد هزار نفر داشت، خطاب به حاضران چنین گفت که: «من آنچه حق کوشش بود به جا آوردم و مملکت را از تجاوز روس و عثمانی نجات بخشیدم و متجاوزان افغان را نیز به جای خود نشانیدم، اکنون نیاز به استراحت دارم و از شما می‌خواهم که تهماسب یا فرزندش عباس را که هر دو زنده‌اند و یا هر کس دیگر را که مایلید به سلطنت انتخاب کنید» (شعبانی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۸۶)؛ البته این ظاهر ماجرا بود؛ زیرا پیش از اجرای این نمایش برخی از محارم نادر از جمله تهماسب قلی خان جلایر و میرزا زکی و ملا علی اکبر در میان توده حاضران فعالیت شدیدی

برای قبول سلطنت نادر و ترغیب و تشویق نادر برای پذیرش سلطنت آغاز کرده بودند؛ البته این نکته نیز حائز اهمیت است که نادر برای زهرچشم گرفتن از حاضران در ابتدای تجمع مغان چند نفری را به بهانه‌ای سیاست شدید کرد و به این ترتیب برای حاضران پیامی ناگفته ارسال کرد (همان).

وقتی نادر تکلیف سلطنت را به اجتماع مغان واگذار کرد، حاضران این مسئولیت خطیر را به وی پیشنهاد دادند و از او خواستند که خود عهده‌دار سلطنت باشد. نادر به ظاهر با درخواست‌های ایشان مخالفت ورزید و احتمالاً برای اینکه در آینده این شائبه پیش نیاید که او تاج و تخت را غصب نموده، ضمن آنکه با تدبیر پشت پرده مطمئن بود حاضران برای پذیرش سلطنت به او اصرار خواهند نمود، یک ماه در مقابل درخواست‌های حاضر مقاومت کرد و پس از این مدت برای پذیرش این مقام شروطی مطرح کرد که مهم‌ترین آنها شروط مذهبی و مربوط به آیین شیعه بود.

مهم‌ترین شرط نادر برای پذیرش سلطنت، ترک مذهب شیعه از جانب مردم ایران بود. او برای بیان منظور خود در این خصوص خطاب به مردم حاضر چنین گفت که پس از رحلت پیامبر اسلام ﷺ چهار خلیفه به نوبت عهده‌دار خلافت شده‌اند که حقانیت این خلفا در هندوستان و روم و ترکستان مورد قبول مردم است. در ایران نیز سابقاً همین مذهب (تسنن) رایج بود؛ ولی شاه اسماعیل «بنابر صلاح دولت خود، آن مذهب را متروک و مذهب تشیع را شایع و مسنوک به‌علاوه آن تب و رفض که فعل بیهوده و مایه مفاسدات در السنه و افواد عوام و اوباش جاری کرده، شرر شرارت بر چخماق زده، بر همزنی برانگیخت و خاک ایران را به خون و فساد آمیخت. مادام که این فعل انتشار داشته باشد، این مفسده عظمی از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد. هرگاه اهل ایران به سلطنت ما راغب و آسایش

خود را طالب باشند، این ملت که مخالف رویهٔ اسلام کرام و اروع عظام نواب همایون ماست، تارک گردند» (استرآبادی، ۱۳۶۸، ص ۳۴۹). به این ترتیب نادر خواهان بازگشت امور مذهبی ایران به دوران پیش از صفویه بود؛ البته در ادامه مطلب در زمینهٔ مذهب جدید مردم ایران، نادر پیشنهاد بینابین ارائه می‌دهد و آن اینکه: «چون امام همام جعفرابن محمد باقر علیه‌السلام امام بحق ناطق است، در فروعات مقلد طریقه و اجتهاد آن حضرت باشند» (همان). این به آن معنا بود که مذهب شیعه الغا و به جای آن فرقه‌ای جدید در جهان تسنن به رسمیت شناخته شود؛ یعنی در کنار مذهب حنفی، حنبلی، مالکی و شافعی مذهب جدیدی به نام مذهب جعفری به وجود آید.

تثبیت و شیوع این اندیشه به معنای نابودی مذهب شیعه بود؛ زیرا آیین شیعه فقط در زمینهٔ چگونگی استنباط‌های احکام فقهی با جهان تسنن اختلاف ندارد؛ بلکه مهم‌ترین رکن اعتقادی شیعه که موجب افتراق آن با جهان تسنن است، بحث امامت و ولایت است که به اعتقاد شیعه مقام و جایگاهی الهی است و مستقیماً از جانب خداوند و به واسطهٔ پیامبر ﷺ به علی علیه‌السلام و پس از آن به خاندان ایشان تفویض شده است؛ در حالی که در طرح نادر چیزی به نام تشیع وجود نداشت و شیعیان با چشم‌پوشی از تمام اعتقادات بنیادین خود، با نام پیروان مذهب جعفری در درون جهان تسنن حل می‌شدند. به عقیده نادر در زمان پیامبر ﷺ مذهب دیگری غیر از سنی وجود نداشته چنان‌که «فکر سالم حکم می‌کند برخی تفسیرهایی که به طور پراکنده در میان ایرانیان وجود دارد به طور کلی باید از میان برود» (اشرفیان و آرنوا، ۲۵۲۴، ص ۱۶۰) و این تفسیرها هم چیزی جز تشیع نبود.

شرط ذکر شده، مهم‌ترین شرط نادر برای پذیرش سلطنت بود. «پس تمامت

صدهزار نفر که در صحرای مغان حاضر بودند، این حکم را مرضی داشته، اذعان نمودند، پس وثیقه‌نامه برای استقرار این مطلب نگاشته، به مهر پاک اعتقادی علما و اعیان مختوم ساخته به خزانه عامره سپردند» (حسینی صنایی، ۱۳۸۲، ص ۵۳۷)؛ البته جای بسی تعجب است که چگونه حاضران در اجتماع بویژه روحانیان تن به این درخواست داده‌اند. این نکته از تصمیم برنامه‌ریزی شده و زمینه‌چینی نادر و نیز خوفی که از حضور وی حاضران را دربر گرفته بود، خبر می‌دهد. شاید برای بسیاری از افراد حاضر در اجتماع توسل به حربه تقیه که از اعتقادات شیعیان است، بهانه‌ای برای عدم مخالفت آشکار بوده باشد. تنها کسی از روحانیان حاضر در مغان که با درخواست نادر مخالفت کرد، میرزا عبدالحسن ملباشی بود که به قولی در خفا اظهار داشته بود که همه ایرانیان موافق با سلطنت خاندان صفویه می‌باشند. وقتی جاسوسان نادر این مطلب را به اطلاع او رساندند، روز بعد در حضورش ملباشی را اعدام کردند (لکه‌هارت، ۲۵۳۷، ص ۱۳۹) و بهانه او برای این اعدام، دیر آمدن میرزا عبدالحسن به دشت مغان بود (فلور، ۱۳۶۸، ص ۷۰)؛ در حالی که نویسنده معاصر نادر دلیل اعدام او را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند. به قول وی قرار بر این شد که در مورد این شرط اساسی نادر، یعنی الغای تشیع فتوای ملباشی را بخواهند. او در حضور نادر چنین گفت: «پادشاهان حق ندارند بگویند خدای عالم را چگونه باید پرستید. قوانین ما از طرف خدا به پیغمبر نازل شده است و راهنمای ماست و از آنجایی که هر تغییری در مسائل مذهبی عواقب خطرناکی دربر دارد، امیدوارم اقدامی نکنید که مخالف مصالح مؤمنین باشد و از فتوحات شما بکاهد». این مطلب می‌توانست غیرت مذهبی مردم را تحریک نماید و آنان را به شورش وادارد؛ به همین دلیل نادر دستور قتل وی را صادر کرد (هنوی، ۱۳۶۸، ص ۳۴۹)؛ البته نویسنده عالم‌آرا نام این روحانی را میرزا ابوالحسن ملباشی ذکر

می‌کند (شعبانی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۶۸؛ به نقل از عالم آرا، ج ۲، ص ۳۱).

از دیگر شروط نادر در دشت مغان برای پذیرش سلطنت این بود که ایرانیان از طرفداران خاندان صفوی دست شسته و هیچ‌یک از فرزندان آن خاندان را پناه ندهند، در غیر این صورت جان و مال ایشان در اختیار سلطان خواهد بود. آخر اینکه سلطنت در خاندان نادر موروثی باشد (شعبانی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۸۸).

به این ترتیب نادر با پشت سر گذاشتن یک سلسله دلیری‌ها و نبردهای ظفرمندان و طرح و اجرای برنامه‌های هوشمندانه به آرزوی دیرین خود رسید و در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ ه. ق. دوازده روز مانده به نوروز تاج سلطنت بر سر گذاشت و نادرشاه خوانده شد و سلسله صفوی رسماً برافتاد. پس از این نادر فرامینی در زمینه ممنوعیت و محدودیت برخی آداب رایج مربوط به آیین شیعه، خطاب به مردم صادر کرد. از جمله اعلامیه‌ای بود خطاب به روحانیان بلند پایه و مجتهدان اصفهان که در آن، ضمن تکرار مطالب وثیقه‌نامه مغان، در ادامه تأکید کرده بود که: «من بعد الایام، اسامی هر یک از خلفای رابعه که ذکر شود با تعظیم تمام ذکر کنند به‌علاوه در بعضی از ممالک ما، برخلاف اهل سنت، در اذان و اقامه لفظ علی ولی الله را بر طریقه شیعه ذکر می‌کنند و این فقره مخالف اهل سنت است و منافی قراری است که معمول اسلاف بوده»، به همین دلیل از آنجایی که «مقام حضرت علی علیه السلام والاتر از تصور ماست و او برگزیده و ممدوح و محبوب خداوند متعال است»، دادن القاب یا حذف آن شأن ایشان را افزون یا کسر نخواهد کرد، بنابراین به مجرد اطلاع از مدلول این فرمان آن عبارت را که خلاف طریقه اهل سنت است ترک گویند (هنوی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۱). در دنباله همین فرمان به علمای اصفهان تأکید شده از آنجایی که تاکنون معمول چنان بود که حکام پس از قرائت خطبه در مجالس برای دوام عمر پادشاه و ولی نعمت که منظور امام زمان علیه السلام بود، دعا

بخوانند و «از آنجا که این نحوه تعظیم بیهوده و بی معنی است، خصوصاً امر و مقرر می فرماییم خوانین صاحب طبل و علم در این مواقع حمد نعمای پادشاه حقیقی را به زبان بیاورند». در نهایت فرمان خود را چنین به پایان می رساند: «عموم رعایا و برای اطاعت این احکام و اوامر را برعهده شناسند. هر کس از آن تخلف ورزد، مورد غضب شاهنشاهی خواهد گردید». تاریخ صدور این فرمان صفر سال ۱۱۴۹ ه. ق. می باشد (هنوی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۲).

از جمله دیگر فرامین نادر در این زمینه، ممنوعیت جشن عید غدیر خم بود که شیعیان به عنوان جشن ولایت علی علیه السلام گرامی می داشتند. به گفته مأمور ثابت وقت دولت روسیه در ایران، هرچند این فرمان مردم را دچار اندوه عظیمی کرد، ولی با وجود این برحسب ظاهر آنها مجبور به رعایت فرمان شدند (اشرفیان و آرنوا، ۲۵۳۶، ص ۱۵۷). در همین راستا، نادر با عزاداری ایام محرم که یکی از ارکان اعتقادات شیعه محسوب می شود، مقابله نمود و آن را ممنوع کرد. از جمله پس از فتح دهلی وقتی نادر در هندوستان اقامت داشت و ایام محرم فرا رسیده بود، طی فرمانی اعلام نمود هیچ کسی خواه سپاهیان او و یا اتباع محمدشاه حاکم هند «حق ندارد اسم تعزیه را بر زبان براند» ولی با وجود این، برخی از سربازان مخفیانه در خارج از اردوگاه عزاداری کردند که نادر ایشان را به سختی تنبیه نمود (هنوی، ۱۳۷۷، ص ۲۳۳).

به این ترتیب ملاحظه می شود که آیین شیعه در دوران اوج اقتدار نادری به سختی دچار محدودیت و مورد بی مهری قرار گرفته بود و قول برخی محققان که «شاه پاس خاطر رعایای شیعی مذهب خود را به سختی نگاه می داشته و تنها درصدد ایجاد ترتیباتی برای قابل قبول ساختن اعتقادات آنان از طرف ترکها بوده است» (شعبانی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۸۸)، چندان موجه و قابل قبول به نظر نمی رسد.

البته در مورد دلیل اصلی اتخاذ چنین سیاستی در قبال مذهب شیعه توسط نادر بحث خواهد شد. در اینجا بد نیست اشاره مختصری نیز به نوع مواجهه نادر با روحانیان شیعه که قشری صاحب نفوذ و طرفدار خاندان صفویه محسوب می‌شدند بنماییم. اصولاً نادر با توجه به تجربیاتی که از دوران اواخر صفویه و مشاهده نتایج ملاحظات خارج از حدود عوامل غیرمسئول در امور حکومتی و ضعف شاه در مقابل این ملاحظات و نتایج زیان‌بار آن برای ملک و ملت به دست آورده بود، غیر از عده‌ای اندک و نیروهای نظامی وفادار، به هیچ گروهی اعتماد نداشت و به آنها اجازه عرض اندام نمی‌داد. او خود را تنها مرجع اداره کشور می‌دانست که همه امور می‌باید با صلاح‌دید وی باشد و از خامه تأیید او بگذرد؛ از دیگر سو در جامعه ایران که مذهب همواره زنده و پویا بود و بویژه در دوره صفویه، روحانیان شیعه در جمیع جهات چه در زمینه موقعیت اجتماعی و سیاسی و چه در زمینه اقتصادی دارای جایگاه والا و غیر قابل چشم‌پوشی بودند. این قشر غالباً طرفدار دولت سیادت‌مآب صفویه بود و آن خاندان را برای حکومت بر جامعه ایران شایسته‌تر از هر گزینه دیگری می‌دانست. در دوره صفویه ایشان حتی برخی مقامات مهم رسمی مملکتی مانند صدر، شیخ‌الاسلام و ملاباشی‌گری را عهده‌دار بودند. علاوه بر این ایشان غیر از درآمدهای متفاوت سالیانه، از طرف دولت مقرر نیز دریافت می‌نمودند، برای نمونه در دوره سلطنت تهماسب دوم، ظاهراً سالیانه یکصد هزار تومان به روحانیان پرداخت می‌شده است (فلور، ۱۳۶۸، ص ۲۶).

سیاست نادر در قبال روحانیان از سیاست مذهبی وی جدا نبود. او روحانیان را نیز مانند مذهب تنها زمانی مورد اعتنا قرار می‌داد که از ایشان استفاده ابزاری در جهت نیل به اهداف خویش بکند؛ در غیر این صورت به شدت با دامنه نفوذ روحانیان مقابله می‌کرد و ایشان را در محدودیت قرار می‌داد. او از علاقه قلبی

روحانیان به دولت صفویه از یک سو و به نفوذ و احترام ایشان نزد عامه از دیگر سو آگاه بود؛ به همین دلیل از جمله نخستین اقداماتش، ضمن از رسمیت انداختن تشیع، تحدید عوامل قدرت روحانیان بود که از مهم‌ترین جلوه‌های آن می‌توان به قطع کمک‌های مالی و تصرف منابع مهم درآمدهای ایشان اشاره کرد. عمده‌ترین اقدام نادر در این زمینه ضبط املاک وقفی بود که اداره آنها تا آن زمان در دست روحانیان قرار داشت و سالانه درآمدی نزدیک به یک میلیون تومان از آنها به دست می‌آمد (اشرفیان و آرنوا، ۲۵۳۶، ص ۷۲). او پس از تاج‌گذاری وقتی وارد قزوین شد، دستور ضبط اوقاف را برای هزینه کردن درآمدهای آن جهت ارتش خود صادر نمود (براون، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۴۲). در این زمینه فریزر گزارش مفصلی ارائه کرده، مبنی بر اینکه شاه برای انجام این مقصود نمایندگان روحانیان شیعه را احضار نموده و از آنها در مورد مصادیق مصرف درآمدهای سرشار موقوفات سؤال کرده است؛ ایشان نیز پاسخ گفته‌اند: «این درآمدها به صرف مواجبات روحانیان، نگهداری مدارس و مساجد متعدد می‌رسد؛ مساجدی که هر لحظه در آنها صدای دعا برای پیروزی دولت در جنگ و ترقی آن بلند است». با شنیدن این سخن نادر در پاسخ می‌گوید: «به احتمال قوی دعای آنها مستجاب نمی‌شود؛ زیرا پنجاه سال است که مملکت رو به زوال می‌رود و از متجاوزان و بلواگران تقریباً شکست خورده، اکنون هم، خدا فقط اسلحه جنگجویان را لایق لطف خود دانسته؛ جنگجویانی که حاضرند جان خود را برای دفاع از شرافت مردم فدا کنند. بدین جهت درآمدهای روحانیان باید در حقیقت به جنگجویان تعلق داشته باشد» (اشرفیان و آرنوا، ۲۵۳۶، ص ۱۳۱-۱۳۲).

قطعاً این عمل شاه که می‌توانست ضربه مهلکی به دستگاه روحانیان محسوب شود، به نارضایتی عظیمی علیه شاه در میان ایشان منجر شد. آنان در

ابتدا حتی بارها خواستند اعتراضات مردم و نظامیان را علیه شاه برانگیزانند؛ ولی به دلیل آنچه که برخی خشم عمومی نسبت به علمایی که شاه سلطان حسین را احاطه کرده بودند می‌نامند، (الگار، ۱۳۶۹، ص ۷۲) در این راه موفقیتی به دست نیاوردند (اشرفیان و آرنوا، ۲۵۳۶، ص ۱۳۲).

از سوی دیگر ضبط اوقاف اگر چه در ابتدا برخی توده‌ها را به این دلیل که ممکن بود از میزان مالیات تحمیلی کاسته شود، راضی می‌کرد، ولی به تدریج وقتی می‌دیدند نه تنها از مالیات کاسته نشده است، بلکه تحمیلات بیشتری بر ایشان ایجاد شده است، مورد بی‌توجهی و ناراضی‌تی ایشان قرار می‌گرفت (ملکم، ۱۳۸۰، ص ۶۲)؛ زیرا نادر تأمین مخارج دستگاه روحانیت را هم بر مردم محول کرده و گفته بود: «اگر کسی ملا می‌خواهد باید مصارف او را خود بپردازد» (شعبانی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۶۹).

البته باید به این نکته توجه نمود که فرمان نادر در زمینه ضبط اوقاف به راحتی قابل اجرا نبود؛ زیرا در بسیاری موارد وقتی واقف یا متولی از افراد صاحب نفوذ بودند، اگر چه نام املاکشان در «رقبات نادری» ثبت شده، بود ولی در واقع آنها را تسلیم نمی‌کردند. سایر متولیان نیز از ترس غصب اوقاف از ارائه وقف‌نامه امتناع می‌ورزیدند و این فرصتی برای سوء استفاده عده‌ای و ثبت اوقاف به نام خویش بود (لمبتون، ۱۳۷۷، ص ۲۵۴). این فرمان نادر که شاید یکی از دلایل صدور آن پایان دادن به وضعیت آشفته‌ای بود که به علت هجوم افغان‌ها و غارت اصفهان و سوختن بسیاری از اسناد موقوفه‌ها و سوء استفاده عده‌ای از این ماجرا بود، (لمبتون، ۱۳۷۷، ص ۲۵۵) خود موجب بروز آشفستگی‌ها و پریشانی‌هایی گردید که بلافاصله پس از قتل نادر، توسط علی قلی عادلشاه لغو شد.

گذشته از بحث موقوفه‌ها، رابطه نادر با روحانیان به گونه‌ای بود که هرگز اجازه

نمی‌داد ایشان چه در زمینه سیاسی و حکومتی و چه در زمینه عمومی و رعیتی و حتی مذهبی سررشته امور را به دست گیرند و چه برای دولت و چه برای مردم خطمشی ترسیم نمایند. «در حقیقت این او بود که تکلیف برای روحانیان معین می‌کرد و هرگز اجازه نمی‌داد مجتهد و ملایی در اوامر صادره مداخلت ورزد یا از مجرمی شفاعت کند» (شعبانی، ۱۳۶۵، ص ۱۸۸).

با توجه به اقدامات نادر، طبیعی بود که رابطه میان او و روحانیان حسنه نباشد. از میان روحانیان ایران تعداد انگشت‌شمار و به طور خاص دو نفر بودند که در همه حال مورد اعتماد و وثوق شاه بودند و هرگز به او پشت نکردند. نخست ملاعلی اکبر خراسانی بود که از «قدیمی خدمتان» نادر محسوب می‌شد و در تمامی مراحل زندگی شاه افشار، صمیمانه به او و سیاست مذهبی‌اش کمک کرد (شعبانی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۹۷). او تا زمان قتل نادر ملاباشی‌گری را عهده‌دار بود. میرزا ابوالقاسم کاشانی دومین روحانی مورد اعتماد و مقرب نادر بود که مناصبی همچون صدرا‌الصدور و شیخ‌الاسلامی را بر عهده داشت. به دلیل حمایت‌های مکرر میرزا ابوالقاسم از نادر در مقابل تهماسب و طرفداران صفویان، نادر علاقه خاصی به وی پیدا کرده بود (همان ص ۱۹۹).

اقتدار نادری به گونه‌ای بود که اکثریت روحانیان هر چند دل خوشی از وی نداشتند، ولی برای حفظ ظاهر، خود را ناگزیر به همراهی با وی حتی در زمینه‌های مذهبی می‌دیدند؛ چه اینکه در پای وثیقه‌نامه مذهبی مغان اثر مهر بسیاری از علما وجود داشت یا در مباحثات برای پذیرش مذهب جعفری به عنوان مذهب چهارم اسلام، نمایندگان روحانیان ایران شرکت می‌کردند؛ هرچند ایشان اعتقادی به آنچه انجام می‌دادند نداشتند و تنها احساس تیزی شمشیر نادر بود که ایشان را به استفاده از حربۀ تقیه وادار می‌کرد. گواه عدم اعتقاد

روحانیان به اقدامات مذهبی نادر و حتی اعمالی که خود در این زمینه انجام می‌دادند، این بود که وقتی میان ملاباشی ایران و سویدی نماینده ترکان عثمانی گفت‌وگوی خصوصی درباره اتحاد مذاهب در جریان بود، روحانیان شیعه به این گفت‌وگو به صورت مضحکه‌ای نگاه می‌کردند که خود می‌بایست در آن نقش از پیش تعیین شده‌ای ایفا کنند (اشرفیان و آرنوا، ۲۵۳۶، ص ۱۳۴).

البته این نکته شایسته یادآوری است که مخالفت نادر با روحانیان فقط شامل علمای شیعه نمی‌شد، بلکه او ذاتاً به قشرهایی مانند روحانی در تمام مذاهب اعتقاد آنچنان نداشت و وجود ایشان را غیرضروری و حتی در بسیاری موارد زیانبار می‌دانست. برای مثال زمانی میان روحانیان ارمنی و کاتولیک در اصفهان اختلافی پیش آمد و آن را به نادر ارجاع دادند، او رهبران مذهبی ارامنه را به پرداخت مبلغ کلانی جریمه کرد و گفت: «کشیشان نیازی به پول ندارند و فقط فکر مردم را پریشان می‌کنند و به بهانه مذهب پول می‌گیرند، در صورتی که احتیاج او بیشتر است، زیرا آن پول را به مصرف نیازمندی‌های قشون می‌رساند» (هنوی، ۱۳۷۷، ص ۲۶۲)؛ این جملات دقیقاً همان جملاتی است که در زمان ضبط اوقاف شیعیان بیان کرده بود. بدین معنا نادر که خود را فرزند شمشیر می‌خواند، به گروهی جز نظامیان شمشیرزن و سربازان جنگجو اعتماد و اعتقاد نداشت.

سیاست مذهبی نادر و عثمانیان

بی شک می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که یکی از دلایل اصلی مخالفت نادر با تشیع و برانداختن آن از ایران، به نوع ارتباط وی با ترکان عثمانی مربوط می‌شد. از میان همسایگان ایران غیر از روسیه که خطری فوری محسوب نمی‌شد، عثمانی‌ها به جهات عدیده اصلی‌ترین و معتبرترین رقیب و دشمن ایران بودند.

یکی از مهم‌ترین موارد این جهات مسئله مذهب و رقابت‌های مذهبی این دو دولت از زمان تشکیل دولت شیعه صفویه تا زمان نادر و حتی پس از آن بود. دولت عثمانی به عنوان میراث‌خوار خلافت عباسی، رهبری جهان تسنن را عهده‌دار بود و سلطان ترک لقب «خادم الحرمین شریفین» داشت و فقهای عثمانی نیز مردم شیعه مذهب ایران را به عنوان رافضی مهدورالدم و مال و ناموسشان را مباح می‌دانستند (حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۶۱).

از جمله اقدامات نخست نادر پس از اجتماع مغان اعزام عبدالباقی خان زنگنه به همراه ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا ابوالقاسم کاشانی به باب عالی و ملاقات با «خادم الحرمین شریفین» بود. در این سفر نادر با نامه‌ای ضمن اعلام خبر از رسمیت افتادن تشیع که از مهم‌ترین عوامل ایجاد دشمنی و کدورت میان دو دولت و ملت بود، برای برقراری صلح دائم میان دو دولت پنج شرط پیشنهاد نمود. نخستین شرط این بود که از آنجایی که مردم ایران دست از مذهب شیعه شسته و به طریقه جعفری روی آورده‌اند، علما و قضات دولت عثمانی نیز طریقه جعفری را به عنوان مذهب پنجم جهان تسنن به رسمیت شناسند. شرط دوم هم بیانگر آن بود که در کنار ارکان چهارگانه کعبه که هر کدام متعلق به یکی از مذاهب چهارگانه اهل تسنن است، یک رکن نیز به مذهب جعفری اختصاص دهند. سومین شرط مربوط می‌شد به تعیین امیرالحاج از جانب دولت ایران، مانند امیرالحاج‌های شام و مصر، برای هدایت حجاج ایران به مکه. شرط چهارم و پنجم در مورد آزادی اسرای دو طرف و ممنوعیت خرید و فروش ایشان و حضور سفیری از جانب هر دو دولت در پایتخت‌های مقابل بود (استرآبادی، ۱۳۶۸، صص ۳۵۰-۳۵۱).

به ظاهر، این نامه و مفاد مذهبی آن باید مورد استقبال ترکان قرار می‌گرفت؛

زیرا بزرگ‌ترین دشمن این دولت در آسیا که گذشته از رقابت‌های سیاسی رقابت مذهبی نیز با این دولت داشت و رهبری معنوی ایشان را بر جهان اسلام به چالش کشیده بود، اینک از ادعاهای خود دست شسته و عقب نشسته بود. این می‌توانست یک پیروزی برای جهان تسنن محسوب شود؛ ولی برخلاف انتظار، پاسخ عثمانی‌ها مخالفت جدی با این درخواست‌ها بود؛ بنابراین از این پس تا پایان دوران اقتدار نادری، آنچه میان نادر و ترکان در جریان بود، عبارت بود از اصرار نادر برای به رسمیت شناختن اصلاحات مذهبی در ایران از جانب عثمانیان و مخالفت و ایستادگی ترکان در مقابل این اصرارها و در نهایت شکست نادر در این زمینه.

نخستین پاسخ سلطان عثمانی در محرم سال ۱۱۵۱ ه. ق. به نادر ابلاغ شد که به رسمیت شناختن مذهب جعفری مسکوت مانده بود و در مورد رکن پنجم به بهانه اینکه این عمل موجب بروز فتنه در میان امت و رفتن حجاج ایرانی از جانب سوریه نیز ایجاد فساد خواهد کرد، از پذیرش این درخواست‌ها شانه خالی کرده بودند. نادر برای پیگیری دوباره این درخواست‌ها سفیر دیگری به نام علی مردان خان بیگلریگی لرستان فیلی را به سوی ملک عثمانی روانه کرد (حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۴۲). پیش از رسیدن پاسخ این سفارت، نادر شهرت خود را عالمگیر کرده بود. به این معنا که با ادامه راه فاتحانی همچون اسکندر و محمود غزنوی به سوی هندوستان لشکر کشید و با تصاحب غنایم نفیس آنجا به ثروت غیرقابل تصویری دست یافته بود؛ علاوه بر آن با هجوم به ماوراءالنهر و آسیای میانه سلطه خود را بر آن حدود نیز تسری داده بود؛ از آن جمله در سال ۱۱۵۴ ه. ق. بود که پس از اینکه نادر به داغستان لشکر کشید و وارد نبردی نافرجام با لرگی‌ها شد، دو فرستاده دولت عثمانی به حضور نادر رسیدند و پیام سلطان را با این مضمون

رسانیدند که «معذرت نامه بود از انکار علمای مکه معظمه و مدینه طیبه و ممالک روم بر تصدیق مذهب جعفری و تفویض رکنی از ارکان کعبه» به ایرانیان (همان صص ۵۵۷-۵۵۸). نادر در پاسخ ضمن یادآوری اینکه پیشنهاد وی برای از میان بردن دشمنی میان دو ملت بوده است، با تهدید دولت عثمانی بیان نمود که: «به طلب حرف خود» حاضر است شخصاً به عثمانی برود (مینورسکی، ۱۳۶۳، ص ۹۶). او با این جمله اصرار خود را بر عملی کردن مطالبات مذهبی مجدداً مورد تأکید قرار داد. پس از این ماجرا نادر شاید با تصور اینکه دولت عثمانی هنوز اعتمادی به برچیده شدن تشیع از ایران ندارد، برای اطمینان خاطر ایشان هم که شده فرمان مجددی خطاب به مردم ایران صادر نمود و ضمن یادآوری اقدام شاه اسماعیل در رواج تشیع و سب و رفض خلفا و ایجاد دودستگی و کینه در میان مسلمانان و سوءاستفاده کفار از این ماجرا و یادآوری ماجرای وثیقه‌نامه مغان و مکاتبات با سلطان عثمانی، دوباره تأکید نمود که: «به نحوی که مقرر قبل از این داشتیم از سب و رفض محترز باشند» (استرآبادی، ۱۳۶۸، صص ۴۷۵-۴۷۶).

گذشت زمان هرگز در جهت تحقق آرمان‌ها و مطالبات نادر در زمینه مذهبی نبود. در سال ۱۱۵۶ ه. ق. نادر طبق وعده خود با نیروی‌های ۳۷۵۰۰۰ نفری به بین‌النهرین لشکر کشید و کرکوک را محاصره کرد. در همین ایام نامه‌ای از سلطان عثمانی دریافت داشت، مبنی بر اینکه طبق فتوای شیخ الاسلام عثمانی قتل و اسیر کردن اهالی ایران مباح و مذهبشان مخالف اسلام است (لکه‌هارت، ۲۵۳۷، ص ۳۸۹). این نامه پیام روشنی داشت به این معنا که اصلاحات و مطالبات مذهبی نادرشاه هرگز از جانب ترکان مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت. این پیام بیش از پیش نادر را خشمگین ساخت؛ به همین دلیل به پیش‌روی خود به سمت موصل ادامه داد و ضمن محاصره این شهر دو نفر از علمای آنجا را به استانبول فرستاد و

بر درخواست‌های مذهبی خویش اصرار ورزید. پاسخ سلطان طبق معمول منفی بود. به این بهانه که اگر ما «مذهب جعفری را خامس مسلمانی بشماریم، موهم حدوث فتنه عام و موجب اختلال این دولت ابد فرجام است»، او سپس اختیار امضای پیمان صلح را به احمد پاشا حاکم کاردان بغداد سپرده بود (استرآبادی، ۱۳۶۸، ص ۴۹۲ / حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۶۱).

نادر پس از دریافت این پاسخ با توجه به اینکه پس از ترور نافرجام مازندران و کور کردن پسر ارشد خود رضاقلی میرزا اعتماد خود را به همه اطرافیان از دست داده بود، پس از آن با توجه به لشکرکشی به داغستان و شکست در آنجا و همچنین سیاست‌های به شدت سخت‌گیرانه و وحشیانه در قبال مردم تحت امر خود و تحمیل مالیات خارج از توان بر ایشان؛ نارضایتی عمومی و شورش‌های پیاپی در گوشه و کنار ایران دسته پنجه نرم می‌کرد، صلاح را در ادامه جنگ ندید و با ترک محاصره موصل، پس از مدت‌ها بار دیگر تظاهرات مذهبی از خود بروز داد؛ بدین معنا که با هماهنگی احمد پاشا به زیارت قبور متبرکه رفت. ضمن زیارت مرقد امامین کاظمین علیهما السلام به زیارت قبر ابوحنیفه نیز رفت؛ قبری که در دوره شاه عباس اول با فتح بغداد، شیعیان متعصب به فرمان شاه آنجا را به پلیدترین مکان تبدیل کرده بودند (فلسفی، ۱۳۶۹، ج ۴، ص ۸۹۰). گویی نادر با زیارت قبر ابوحنیفه ملتسمانه در نظر داشت به عثمانیان بقبولاند که او در از بین بردن تعصب شیعی و اصلاح مذهبی در ایران صادق است. پس از کاظمین نادر به نجف عزیمت کرد و به زیارت مقبره امام نخست شیعیان مشغول شد. در همین شهر بود که آخرین تلاش خود را برای به سرانجام رسانیدن طرح اصلاح مذهبی به کار گرفت. با فرمان و صلاح‌دید نادر مجمعی از بزرگان علمای ایران، افغان، ترکستان و خوارزم که در رکاب نادر حاضر بودند و در حضور علمای نجف، کربلا، حله و بغداد تشکیل شد و

در حرم شریف امام علی علیه السلام مجلس مذاکره برقرار شد تا با یکدیگر گفت‌وگو کنند و ماده مغایرت را از میان بردارند و طریقه اتحاد را مرعی دارند. پس از نوشتن وثیقه‌نامه که با مهر همه علمای حاضر تأیید شده بود اصل پیمان‌نامه به «خزانه مقدس نجفیه» سپرده شد و چندین نسخه نیز به سایر بلاد اسلامی فرستادند (حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۶۲). مفاد پیمان‌نامه یاد شده عملاً تأیید پیمان دشت مغان، منتها با تفصیل بیشتر بود (استرآبادی، ۱۳۶۸، صص ۴۹۴-۴۹۹). از جمله نکات جدید این میثاق‌نامه این بود که ایرانیان به جای تقاضای رکن پنجم در مکه، از عثمانیان تقاضا کردند: فقط می‌خواهند در رکن شافعیان با ایشان شریک باشند. علمای عراق و ماوراءالنهر نیز به امامت امام جعفر صادق علیه السلام اقرار و مذهب ایرانیان را که به حقانیت سه خلیفه نخستین اسلام ایمان آورده بودند، تصدیق کردند (مینورسکی، ۱۳۶۳، ص ۹۶).

در ادامه تظاهرات مذهبی، نادر در این سفر دستور تذهیب گنبد مرقد امام علی علیه السلام را صادر کرد و از نجف عازم کربلا شد و مرقد مطهر امام حسین علیه السلام را نیز زیارت نمود و هدایایی گرانبها تقدیم کرد که از جمله آنها چهارده قندیل طلای تمام عیار بود. علاوه بر نادر زنان حرم و شاهزادگان او نیز هدایایی نفیس در کربلا و نجف تقدیم نمودند؛ از جمله، یکی از همسران نادر رضیه بیگم مبلغ بیست هزار نادری و گوهرشاد همسر دیگر وی مبلغ صد هزار نادری تقدیم آستانه مقدسه کردند (لکه‌هارت، ۲۵۳۷، صص ۲۹۳-۲۹۴).

واپسین کشمکش نادر با ترکان عثمانی در زمینه مذهبی به سال ۱۱۵۸ ه. ق. باز می‌گردد که پس از درگیری و کسب پیروزی‌هایی و گرفتن اسرای فراوان توسط نادر، او دیگر به جنگ ادامه نداد و به مذاکره و مصالحه رو آورد؛ زیرا می‌دانست ایرانیان به قدری خسته شده‌اند که حاضر نیستند بار دیگر جنگ را به خاک

عثمانی سوق دهند؛ گذشته از این، در پرتو این پیروزی می‌توانست به صلح شرافتمندانه‌ای نایل گردد (لکه‌هارت، ۲۵۳۷، ص ۳۱۴). به همین سبب فتحعلی خان ترکمن را با پیام صلح و برای انعقاد قرارداد مصالحه از راه بغداد روانه عثمانی کرد. در این پیام از درخواست پذیرش مذهب جعفری به عنوان مذهب پنجم و اختصاص یا شراکت در رکنی از ارکان مکه برای ایرانیان چشم‌پوشی شد (حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۷۱) و به این ترتیب نادر از تمام درخواست‌ها و مطالبات مذهبی خود که از سال ۱۱۴۸ ه. ق. با جدیت بر روی آنها اصرار و تأکید داشت، چشم‌پوشید و خواستار انعقاد صلحی با شروط مبادله اسرا، مبادله سفیر و امنیت حجاج ایرانی شد (حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۷۲).

نکته‌ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد، هدف نادر از اتخاذ این نوع سیاست مذهبی و همچنین دلایل ترکان از عدم قبول پیشنهادهای مذهبی نادر است. از آنجایی که تشیع در طول دو قرن و نیم دوران سلطنت خاندان صفویه با محبت این خاندان عجین شده بود، نادر به مقابله با این مذهب کمر همت بست (ملکم، ۱۳۸۰، ص ۴۷۸)؛ زیرا برای مشروعیت بخشیدن به پادشاهی خود نیاز به از بین بردن کانون و دلیل مشروعیت خاندان رقیب، یعنی تشیع داشت؛ بنابراین برانداختن صفویان، پیروان متعصب آیین شیعه را اندوهگین و ناتوان ساخته بود (اشرفیان و آرنوا، ۲۵۳۶، ص ۱۶۳)؛ به همین سبب طبیعی می‌نمود که پیروان این آیین سعی نمایند اقتدار خاندان صفوی را دوباره احیا کنند. برای مقابله با این اقدام و برای اینکه سلطنت در اعقاب افشاریه استحکام یابد، نادر نیاز به ساختن مذهبی جدید داشت. شاید او خود را در مقام و موقعیت شاه اسماعیل دید که می‌توانست تشیع را در ایران با وجود اکثریت جمعیت سنی رسمیت بخشد و نادر تصور می‌کرد او هم می‌تواند آیین نوینی همانند شاه اسماعیل گسترش دهد و مردم را

به آن مؤمن گرداند. در همین راستا و با هدف از بین بردن زمینه بازگشت و حتی خاطره صفویه، نادر کلاه جدیدی برای سپاهیان خود فراهم ساخت که کاملاً با کلاه صفویان که به نشانه دوازده امام علیهم‌السلام، دوازده ترک داشت، متفاوت بود. این کلاه کلاهی چهارگوشه بود که دور آن شال می‌پیچیدند (مینورسکی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۹)، البته نگرانی‌های نادر در این زمینه، یعنی مقبولیت خاندان صفویه در میان آحاد مردم کاملاً به جا بود؛ زیرا رهبران شورش‌های مختلف علیه نادر به این دلیل به اقداماتشان امیدوار بودند که «مردم ستم‌رسیده که رونق خاندان علیّه صفویه [را] خواستند و خود را به لباس اعتقاد آن می‌آراستند و لاف بندگی ایشان می‌زدند» (شعبانی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۸۳؛ به نقل از: محمد علی انصاری) همواره پذیرای بازگشت آن خاندان به سلطنت بودند. گفته می‌شود نادر از ترس ترور توسط طرفداران صفویه حتی خوابگاه شناخته شده‌ای نداشت؛ به این ترتیب از میان بردن تشیع می‌توانست به معنای محو امکان بازگشت صفویه به سلطنت باشد و این عمل کاملاً یک حرکت سیاسی و تاکتیکی بود و هرگز نمی‌توانست به معنای حرکتی عمیقاً اعتقادی و مذهبی باشد. از نظر نادر میان تشیع و تسنن و حتی ادیان دیگر تفاوتی وجود نداشت و توجه به یکی از آنها به اقتضای شرایط و نیاز زمانی بود تا جایی که در سال ۱۱۵۳ هـ. ق. پس از مراجعت از هندوستان، زمانی که او در اوج اقتدار بود، با احضار چند تن از کشیشان و اسقف‌های ارمنی و کاتولیک و دعوت از علمای مسلمان - که البته ایشان دعوت او را نپذیرفتند - دستور ترجمه کتاب مقدس شامل تورات و انجیل را به زبان فارسی صادر کرد و پس از مشاهده ترجمه‌ها و شنیدن برخی قسمت‌های آن به تمسخر مطالب این کتاب پرداخت (براون، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۴۳) و در نهایت قول داد اگر خدا به او عمر دهد، از تلفیق اسلام و مسیحیت مذهب جدیدی ایجاد خواهد کرد که از دیگر ادیان بشر به

مراتب بهتر باشد (هنوی، ۱۳۷۷، ص ۲۶۵). به اعتقاد او اگر خدا یکی است، چرا باید ادیان متفاوت باشند؛ به همین دلیل باید آیینی یکسان به وجود آید (مینورسکی، ۱۳۶۳، ص ۱۲۱).

برای اقدام نادر در جهت حذف شیعه و ابداع مذهب جعفری و ایجاد اتحاد جهان اسلام، دلیل دیگری نیز می‌توان در نظر گرفت که آن نیز در راستای شخصیت نادر و جاه‌طلبی‌ها و بلند پروازی‌های نظامی وی معنا پیدا می‌کند و مقاومت ترکان عثمانی در مقابل این درخواست‌های نادر نیز تنها در این راستا قابل درک است.

نادر که حداقل تا زمان دچار شدن به مشکلات روانی، فردی باهوش و زیرک بود و سعی می‌کرد نیل به اهداف عالی‌ه را با زمینه‌سازی، قدم به قدم تحقق بخشد و هرکاری را سنجیده به انجام رساند، متوجه این ماجرا بود که ایران در یکی از نقاط مرکزی جهان اسلام قرار دارد و غیر از روس‌ها در شمال، همه جوانب آن را مسلمانان در بر گرفته‌اند. او این را هم دانست که تقریباً همه مسلمانان خارج از حدود ایران، غیر از برخی سرزمین‌های محدود، همگی سنی مذهبند و طبق فتاوی علمای خود، ایرانیان شیعه را رافضی و مهدورالدم می‌دانند؛ همچنین می‌دانست، به درست و یا غلط، سلطان عثمانی به عنوان خلیفه و خادم حرمین شریفین، رهبری معنوی و در بسیاری مناطق رهبری سیاسی ایشان را نیز بر عهده دارد. نادر قطعاً به این نکته نیز واقف بود که به دلیل اتحاد ایرانیان با اروپاییان مسیحی و تضعیف ترکان عثمانی در مقابل آن کافران از طریق ایجاد جنگ و اختلافات مذهبی در دوره صفویه، ایرانیان شیعه در جهان اسلام منزوی و مورد نکوهش هستند.

با توجه به این بستر بود که نادر می‌بایست در درجه نخست این شکاف مذهبی

و نفرت از مردم ایران را در جهان اسلام از بین می‌برد. در نیل به این هدف همان‌گونه که صفویان آگاهانه آیین شیعه را از طریق رسمیت بخشیدن به آن، ابزار خود برای ایجاد کینه و جدایی قرار دادند، نادر نیز این بار از راه الغا و از رسمیت انداختن شیعه آن را ابزار دست خود قرار داد. او با استفاده از این حربه می‌توانست محبت عامه و البته بسیار مهم‌تر از آن، رضایت فقهای اهل سنت را به سوی خود جلب کند و به این ترتیب حربۀ بزرگ دولت عثمانی برای ایجاد شور و شوق در میان سربازان و مردم مؤمن جهت جنگ با «رافضیان خائن به دین مبین» را از دست ایشان خارج سازد؛ یعنی فشار روانی را وارد اردوگاه حریف نماید. این بار نادر منادی اتحاد جهان اسلام بود و نه یک بار بلکه بارها اعلام می‌کرد که از بدعت‌های شاه اسماعیل و دولت صفویه برائت جسته و مردم ایران نیز از اصلاحات وی پیروی می‌نمایند و راه رفته را باز می‌گردند. در چنین موقعیتی طبیعتاً دولت عثمانی می‌بایست در مضیقه قرار می‌گرفت؛ زیرا اگر این درخواست و اصلاحات نادر را نمی‌پذیرفت، می‌بایست پاسخ قانع‌کننده‌ای برای جنگجویان و سربازان خود آماده می‌کرد و ایشان را برای جنگ با ایرانیان به شور و شوق وا می‌داشت و تهیج می‌کرد؛ ولی اگر این تحولات مذهبی و ابتکار نادر را می‌پذیرفت، باید منتظر عواقب و عوارض بس خطرناک آن می‌بود.

همان‌گونه که پیشتر بیان شد، نادر فردی بلندپرواز و جاه‌طلب بود و هرگز به آنچه که به دست می‌آورد قانع نبود و با فتوحات متعدد آرزوی بزرگی در سر می‌پخت و آن آرزو به قول مورخ رسمی و معاصر وی، فتح استانبول (استرابادی، ۱۳۶۸، ص ۵۳۶) و ایجاد اتحاد در جهان اسلام و به دست گرفتن رهبری این اتحاد بزرگ به دست خود و انتقال خلافت از سلطان عثمانی به خویشتن بود (لکهارت، ۲۵۲۷، ص ۱۴۱). به این ترتیب نادر آرزو داشت با اقدامات مذهبی خود میان اتباع

ایران و عثمانی دوستی ایجاد کند و از این راه در صفوف دشمنانش اخلاص اخلاقی فراهم سازد (اشرفیان و آرنوا، ۲۵۳۶، ص ۱۶۱)؛ اما او از این نکته غافل بود که ترکان در ماجرای اشرف افغان تجربه اندوخته‌اند و گذشته از آن اداره یک امپراتوری وسیع و جنگ‌ها و ارتباطات ایشان با اروپاییان و ملت‌های متعدد به ایشان درس‌هایی گرانبها داده است؛ درس‌هایی که موجب شد ایشان فریب نادر و سیاست‌های او را نخورند. عثمانی‌ها با مطالعه اقدامات نادر به خصوص پس از موفقیت‌های نظامی وی در هندوستان و ترکستان، به درستی اهداف بعدی او را دریافته بودند؛ به همین سبب هرگز در صدد قبول اصلاحات مذهبی وی و زدودن دشواری‌ها و محو کینه‌های تاریخی برنیامدند (شعبانی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۸۸). ایشان برخلاف انتظار، ساده‌لوحانه از برانداختن تشیع توسط نادر ذوق زده نشدند و تا سرحد امکان مقاومت نمودند؛ زیرا یک قدم عقب‌نشینی در این زمینه برخلاف چهره ظاهراً اصلاح آن - که اتحاد جهان اسلام بود - به معنی ایجاد خلل در سنگرهای حیاتی جنگ با دشمن بود؛ چه اینکه دیدیم مقاومت‌های ترکان نتیجه داد و در نهایت این نادر بود که مجبور به عقب‌نشستن از مطالباتش و فراموش نمودن آرزوهایش شد.

علاوه بر موارد ذکر شده، نادر از یک جهت دیگر نیز ناگزیر به نادیده گرفتن تعصب به شیعه و توجه نشان دادن به سنی‌ها بود و آن نیز چیزی نبود جز ترکیب مذهبی جمعیت سپاهیان رزم‌جوی وی که اکثریتی از سنی‌ها را دربر می‌گرفت. نادر در شروع فعالیت‌های خود ابتدا به نیروی افشاری که شیعه مذهب بودند تکیه داشت. سیاست وی این گونه بود که وقتی منطقه‌ای را فتح می‌کرد اغلب از میان شکست‌خورده‌گان نیروهایی برای افزودن بر سپاهیان خویش برمی‌گزید. به تدریج با گسترش فتوحات نادر همان‌گونه که ترکیب قومیت‌های مختلف تحت

امرویی متنوع شد، به همان نسبت سربازان و ارتش او نیز به شکل چند ملیتی و ترکیبی از اقوام متفاوت درآمدند. کردها بخشی از نیروهای وفادار سپاه نادر بودند؛ همچنین پس از پیروزی بر افغان و فتح قندهار و ماوآراءالنهر عده زیادی از ابدالی‌ها، افغان‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها که همگی سنی بودند وارد نیروی نظامی شاه افشار شدند (هنوی، ۱۳۷۷، ص ۸۴). با تصرف هندوستان عده‌ای هندی نیز به مزدوری نادر درآمدند و برای وی جنگیدند. (شعبانی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۱۳)، از سوی دیگر با گذشت زمان، اعتماد نادر به این گروه از نظامیان خود بیش از ایرانیان و شیعه‌مذهب‌ان می‌شد (ملکم، ۱۳۸۰، ص ۵۳۰)؛ چه اینکه وضعیت افغان‌ها و ازبک‌ان در قشون نادر خیلی بهتر از نمایندگان قبایل ایران و آذربایجان بود؛ حتی زمانی که موجب تمام قشون کاهش یافت، سپاهیان سنی افغانی و ازبک اضافه حقوق گرفتند و به افغان‌ها زمین نیز داده شد (اشرفیان و آرنوا، ۲۵۲۴، ص ۲۹۱)؛ چه اینکه با توجه به جایگاه نادر که خود یک سپاهی تمام عیار بود، او نیز بیشترین اهتمام را به اوضاع سپاهیان و رسیدگی به درخواست‌های آنان داشت و با توجه به ترکیب اکثریت سنی آنها، ناگزیر بود رعایت حائشان را بنماید و از اتحاد مذاهب اسلامی و ممنوعیت اعمال شیعی مانند عیدغدیر خم، عزاداری محرم، ادای جمله «علی ولی الله» در اذان و یا بی‌احترامی به خلفای سه‌گانه دم زند.

آنچه تاکنون بیان شد، اقدامات نادر و آرزوهای وی در زمینه مذهبی بود؛ اما نکته مهم‌تر که می‌توان به آن اشاره کرد نافرجامی و عدم کامیابی نادر در رسیدن به این اهداف بود. اعتقادات و باورهای شیعی، آمیختگی غیرقابل‌تصور با فرهنگ و آرمان‌های ایرانی پیدا کرده بود؛ گویی این دو، گمشده‌هایی بودند که پس از قرن‌ها جست‌وجو همدیگر را یافته بودند و با رسیدن به هم در هم آمیخته بودند و هرگز تفکیک میان ایشان امکان‌پذیر نبود. تصور نادر از اینکه عملی

مشابه شاه اسماعیل انجام دهد و مذهب ایرانی را عوض کند، تصویری خام و بیهوده بود. اگر مردم و حتی روحانیان به ظاهر تن به میثاق‌نامه مغان داده بودند، فقط از ترس تیزی شمشیر نادر بود و الّا هر لحظه که می‌توانستند تنفر خود را از اوضاع حاکم و وفاداری و سرسپردگی خویش را به آیین شیعه اعلام می‌کردند؛ چه اینکه اعلام الغای تشیع در مغان و اعزام سفرا به باب عالی برای به رسمیت شناساندن اصلاحات جدید مذهبی در ایران، عملاً مردم این سرزمین را خشمناک ساخته بود (فلور، ۱۳۶۸، ص ۷۱)؛ علاوه بر آن، تحمیل آیین تسنن به رعایا در کنار ظلم، استبداد، آز و اخاذی روزافزون نادر از مردم، روز به روز او را در میان رعایا منفورتر می‌کرد (براون، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۴۳).

نتیجه

شاید برخی بتوانند از منظری بسیار خوش‌بینانه نادر را از بزرگ‌ترین طرفداران و طلایه‌داران وحدت جهان اسلام بدانند. در این منظر باید نادر را شایسته تجلیل دانست و به او مانند یک مصلح دینی نگریست که پس از نیل به قدرت، سعی کرد از یک طرف با تعدیل زیاده‌روی‌های غیرضروری شیعیان که میراث دوران صفویه بود و نتیجه‌اش سب و نفرین خلفای سه‌گانه و طرد و لعن اهل سنت بود، و از سوی دیگر با پیشنهاد پذیرش مذهب جعفری به عنوان مذهب پنجم جهان اهل سنت، وحدت جهان اسلام را ایجاد نماید و دین محمدی ﷺ را یکپارچه سازد؛ ولی همان‌گونه که تاکنون بررسی شد از منظری واقع‌بینانه که با شواهد و قرائن و اسناد متقن قابل اثبات است، دغدغه‌های مذهبی و اصلاح دین و مذهب، در تصور نادر جایی نداشت. او مرد شمشیر و فردی جاه‌طلب و بلندپرواز بود؛ به گونه‌ای که هر سرزمینی را که تصرف می‌کرد، نه تنها عطشش فرو نمی‌نشست،

بلکه بیشتر نیز می‌شد. او خود را تالی چنگیز و تیمور و اسکندر می‌دانست؛ به همین دلیل در اندیشه گسترش متصرفات خود بود که نهایت آنها فتح استانبول و غلبه بر دولت عثمانی به شمار می‌آمد. در این راستا او به مذهب فقط به عنوان ابزاری جهت نیل به مقصود می‌نگریست؛ یعنی پس از جلوس بر تخت شاهی، تشیع مانعی برای رسیدن به این مقاصد بلند بود و به همین دلیل با آن به ستیز برخاست و در نهایت وقتی به خام بودن خیال غلبه بر عثمانیان واقف شد، دشمنی جدی با تشیع را نیز به فراموشی سپرد.

عقب نشینی‌های نهایی نادر از مطالبات مذهبی خویش و ماجراهای اواخر زندگانی او، پایان غم‌انگیز و تراژیک یک فاتح پرشور و پرانرژی و زیاده‌خواه را به خاطر می‌آورد که از میان عامه مردم برخاست و با لیاقت و درایت و اقبال بلند به سرعت پله‌های ترقی را طی کرد و به اوج رسید؛ ولی همین سرعت صعود و ترقی و اوج بلند قله کامیابی، در نهایت او را که آمادگی لازم و ظرفیت کافی و تربیتی شایسته کسب نکرده بود، دچار چنان آشفتگی‌ای کرد که به مالیخولیا دچار شد و با همان سرعت از رأس قله در دل دره نیستی و فنا سقوط کرد و در نهایت سر پرسودای او را که خیال سروری بر عالم داشت، به زیر پای سرداران و سربازانی انداخت که باید وی را در فتح سرزمین‌ها همراهی می‌کردند.

منابع

۱. آصف، محمد هاشم (رستم الحکما)؛ رستم التواریخ؛ به اهتمام محمد شیرازی؛ ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲.
۲. استرآبادی، میرزاهمدی؛ تاریخ جهانگشای نادری؛ [بی جا]، نشر دنیای کتاب، ۱۳۶۸.
۳. اشرفیان، ک. ز. و م. آرناوا؛ دولت نادرشاه افشار؛ ترجمه احمد امین؛ ج ۲، تهران: شبگیر، ۲۵۳۶.
۴. الگار، حامد؛ دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجاریه)؛ ترجمه ابوالقاسم سری؛ ج ۲، تهران: توس، ۱۳۶۹.
۵. براون، ادوارد؛ تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر)؛ ترجمه دکتر بهرام مقدادی؛ ج ۲، تهران: مروارید، ۱۳۷۵.
۶. جعفریان، رسول؛ تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری؛ ج ۱، [بی جا]، مرکز نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸.
۷. حسینی فسایی، حاج میرزا حسن؛ فارسنامه ناصری؛ به اهتمام دکتر منصور رستگار فسایی؛ ج ۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
۸. سیوری، راجر؛ ایران عصر صفوی؛ ترجمه کامبیز عزیزی؛ ج ۲، تهران: سحر، ۱۳۶۶.
۹. شعبانی، رضا؛ تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه؛ [بی جا]، [بی نا]، ۱۳۶۹.
۱۰. فلسفی، نصرالله؛ زندگانی شاه عباس اول؛ ج ۴، تهران: علمی، ۱۳۶۹.
۱۱. فلور، ویلم؛ حکومت نادرشاه (به روایت منابع هلندی)؛ ترجمه ابوالقاسم سری؛ تهران: توس، ۱۳۶۸.
۱۲. لکه‌پارت، لارنس؛ انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران؛ ترجمه مصطفی قلی عماد؛ ج ۳، تهران: مروارید، ۱۳۶۸.
۱۳. _____؛ نادرشاه؛ ترجمه و اقتباس مشفق همدانی؛ ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۷.
۱۴. لمیتون، ا.ک.س؛ مالک و زارع در ایران؛ ترجمه منوچهر امیری؛ ج ۴، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
۱۵. ملک، سرجان؛ تاریخ ایران؛ ترجمه میرزا حبیب حیرت؛ تصحیح قمی نژاد؛ ج ۱، تهران: افسون، ۱۳۸۰.
۱۶. میراحمدی، مریم؛ دین و دولت در عصر صفوی؛ ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۱۷. میرزا محمد؛ روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس؛ به اهتمام عباس اقبال آشتیانی؛ [بی جا]، ۱۳۶۹، کتابخانه طهوری و سنایی، ۱۳۶۲.
۱۸. مینورسکی؛ تاریخچه نادرشاه؛ ترجمه رشید یاسمی؛ تهران: سیمرغ، ۱۳۶۳.
۱۹. عالم آرای صفوی؛ به اهتمام یدالله شکری؛ ج ۲، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۳.
۲۰. هنوی، جونس؛ زندگی نادرشاه؛ ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی؛ ج ۳، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.